هوالعلیم

حرمت ترور و قتل غافلگیرانه از دیدگاه اسلام

بررسی هفت دلیل روایی و تاریخی بر ممنوعیت فتک

برگرفته از کتاب «مطلع الانوار»

حضرت علاّمه آیت‌اللّه حاج سیّد محمدحسین

حسینی طهرانی

قدس سره

مکتب وحی

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

و صلّى اللَه على محمّد و آله الطاهرين

و لعنة اللَه على اعدائهم اجمعين من الآن الى قيام يوم الدين

و لا حول و لا قوّة الا باللَه العلىّ العظيم

بررسی معنای لغوی کلمه فتک

در سفينة البحار، جلد ۲، صفحه ۳۴۴، در مادّه فَتَکَ گويد:

«الصادقىّ أنّ الإسلام قيّد الفتك. قال الجزرىّ فيه: الإيمان قيّد الفتك، أى: الإيمان يمنَع من الفتك كما يمنع القيد عن التصرّف. و الفتك أن يأتِىَ الرجل صاحبَه و هو غارٌّ غافلٌ، فيشُدَّ عليه فيقتُلَه (يا كز ۱۴۳)»- انتهى.

و در نهاية، ابن اثير جزرى گويد:

«فَتَك، فيه:- " الإيمان قَيَّد الفتك." الفتك: أن يأتِىَ الرّجلُ صاحِبَه وهو غارٌّ غافلٌ، فيَشُدَّ عليه فيَقتُلَه؛ و الغيلَة: أن يخدَعَه ثمّ يقتُلَه فى مَوضعٍ

خَفيٍ. و قد تكرّر ذكر الفَتكِ فى الحديث.»[1]

و در مستدرک حاکم، جلد ۴، صفحه ۳۵۳، وارد است که:

«أخبَرنا علىبن محمّد عقبة الشّيبانى بالكوفه، حدّثَنا إبراهيمُبن اسحاق الزُّهرى، حدّثنا أسباطبن نصر الهمدانى، حدّثنا إسماعيلبن عبدالرحمن السُّدّى عن أبيه عن أبىهريره، قال:

قال رسولُ الله صلّى الله عليه و آله و سلّم: **"لايَفتِكُ المؤمنُ، الإيمانُ قَيَّدَ الفَتكَ"**.» (هذا حديث صحيح على شرط مسلم و لم يخرجاه).

فَتَک از دو باب ضرَب يضرِب و نصَر ينصُر آمده است و دارای چهار مصدر است:

فَتَک يفتِكُ فَتكًا فِتكًا و فُتكًا و فُتوكًا.

در مجمع الأمثال، ميدانى، جلد ۲، صفحه ۱۰۷، در تحت شماره ۲۸۹۷، اين مثال را آورده است:

«قَيَّدَ الإيمانُ الفتكَ يعنى: الغيلةَ، و هى القتل مَكرًا و فُجأةً؛ و هذا يروَى عن النّبىّ صلّى الله عليه و آله و سلّم.»[2]

ادله عدم جواز فتک و ترور:

دلیل اول:استشهاد مسلم بن عقیل به روایت

---

[1] النهاية فى غريب الحديث، ج ۳، ص ۴۰۹.

[2] مجمع الأمثال، ج ۲، ص ۵۳.

در جلد دهم بحار، [طبع] کمپانی، احوالات حضرت سیّدالشّهداء علیه‌السّلام، صفحه ۲۱۵، مرحوم مجلسی در تذنیبی که ذکر می‌کند، از کتاب تنزیه‌الأنبیاء سیّد بن طاووس مطالبی را ذکر می‌کند؛ تا آنجا که نقل می‌کند:

«چون شریك بن الأعور با مسلم‌بن عقیل مواعده کردند که چون ابن زیاد به دیدن شریك آید حضرت مسلم غیلةً او را بکشد، مسلم انجام نداد و چون ابن زیاد رفت شریك از حضرت مسلم سؤال کرد: چرا نکشتی؟! حضرت در جواب فرمود: بأنّ ذلك فَتكٌ و أنّ النبیَّ قال:" **الإیمانُ قَیَّد الفَتكَ**".[1]»

[همچنین] در کتاب دمعُ السّجوم شعرانی، صفحه ۴۵ از أبوالفرج آورده است که:

«چون هانی‌بن عروه از علّت عدم کشتن مسلم‌بن عقیل، عبیدالله‌بن زیاد را در منزل هانی سؤال کرد، از جمله مسلم در جواب گفت:
حدیثی است که مردم از پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت کرده‌اند:" **الإسلامُ قَیّد الفَتكَ، فلا یفتَكُ مُؤمِنٌ**"[2] یعنی اسلام از کشتن ناگهانی منع کرده است و مسلمان چنین کشته نشود.»- انتهی.

و در اینجا می‌بینیم فعل فتک را به صیغه مجهول ذکر کرده است، یعنی مؤمن را نباید به طور فتک کشت؛ ولی از این جمله استفاده عدم جواز فتک کافر ثابت نمی‌شود، و این از جهاتی بعید است؛ زیرا عبیدالله چگونه مؤمن بود؟! و ثانیاً از روایات سابقه استفاده می‌شود که اسلام به طور کلّی جلوی فتک را گرفته است و آن را مقیّد نموده است.

---

[1] بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۹۷، با قدری اختلاف.
[2] بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۱۳۹.

دلیل دوم: کلام أمیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه

و در شرح نهج البلاغه، ابن أبی‌الحدید، ۲۰ جلدی، جلد اوّل، صفحه ۲۱۹ گوید که:

«چون رسول خدا رحلت فرمود و علی علیه‌السّلام به غسل و دفن او مشغول شد و مردم با ابوبکر بیعت کردند، جماعتی از مهاجرین با زبیر و ابوسفیان به نزد علی علیه‌السّلام و عباس آمدند و آنها را تحریك به قیام و نهضت نمودند؛ فقال العبّاس رضی الله عنه:
" قد سمِعنا قولَكم؛ فلا لقِلّةٍ نَستعين بكم و لا لظِنّةٍ نترُك آراءَكم، فأمهِلونا نراجعِ الفِكر. فإن يكن لنا من الإثم مَخرَجٌ يصِرَّ[1] بنا و بهم الحقُّ صَريرَ الجُدجُد، و نبسُطْ إلى المجد أكُفًّا، لا نَقبِضُها أو نبلُغَ المَدى؛ و إن تكن الأُخرى، فلا لِقلّةٍ فی العدد و لا لوَهَنٍ فی الأيد. والله لولا أنّ الإسلام قَيَّد الفتك، لَتدَكدَكتُ جَنادِلَ صَخرٍ يسمَعُ اصطِكاكُها من المحلّ العلیّ [الأعلی]."

فحَلَّ علیٌّ علیه‌السّلام حَبوَته، و قال:" **الصَّبر حلمٌ، و التقوی دینٌ، و الحجّة محمّدٌ، و الطریق الصراط. أیّها الناس! شُقُّوا أمواجَ الفتن بسُفن النجاة.**"- الخطبة (خطبه پنجم از نهج البلاغة) ثمّ نهَض فدخل إلی منزله، و افترق القوم.»

دلیل سوم: عملکرد پیامبر اکرم با یکی از مشرکین

مسعودی در التنبیه و الأشراف، صفحه ۲۳۲ و ۲۳۳ آورده است:

«رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در وقت فتح مکه امر به قتل ابن أخطل و عبدالله‌بن سعدبن [أبی] سَرح و مِقيَس‌بن حَبابة نمودند»، إلی أن قال: «و أمّا عبدُالله‌بن سعدبن أبی‌سرح [بن حبيب‌بن جذيمةبن نصربن مالك‌بن حسل‌بن عامربن لؤی و] كان أخا عثمان‌بن عَفّان لأُمّه، و أحدَ مَن كتَب الوحی، فارتدّ مشركًا و لحق بمكّةَ. فلمّا أمَر النّبیُّ صلّی الله علیه و آله بقتلة، أخفاه عثمانُ، ثمّ أتی به النّبیَّ صلّی الله علیه و آله سائلًا فيه، فصمَتَ النّبیُّ صلّی الله علیه و آله طويلًا ثمّ قال:" نعم!" فلمّا انصرف به عثمانُ قال رسول الله لمن حضَرَه من أصحابه:" **أما والله لقد صَمَتُّ ليقومَ إليه بعضُكم، فيضربَ عُنقَه**." فقال رجلٌ من الأنصار: فَهَلَّا أومَأْتَ يا رسولَ الله؟! فقال:" إنّ النّبیّ لايَقتُلُ بالإشارة."»

---

[1] لسان العرب:« أی يصَوِّت.»

دلیل چهارم: نهی امام صادق علیه السلام از فتک

در کافی، جلد ۷، که پنجم فروع است، در صفحه ۳۷۵ و صفحه ۳۷۶ از علی‌بن ابراهیم از پدرش از ابن محبوب عن رجل من أصحابنا از أبوصباح کنانی روایت کرده است که:

«قال: قلت لأبی‌عبدالله علیه‌السّلام: إنّ لنا جارًا من هَمْدان یقال له الجَعدبن عبدالله، و هو یجلس إلینا فنذکر علیًّا أمیرَالمؤمنین علیه‌السّلام و فضلَه، فیقعُ فیه! أفتأذن لی فیه؟ فقال لی:" **یا أباالصّباح! أ فکنتَ فاعلًا؟**" فقلت: إی و الله، لئن أذِنتَ لی فیه لأرصُدَنّه؛ فإذا صار فیها، اقتَحَمتُ علیه بسیفی، فخبَطتُه حتّی أقتُلَه.
قال: فقال:" **یا أباالصّباح! هذا الفَتک! و قد نهی رسولُ الله صلّی الله علیه و آله عن الفتک. یا أباالصّباح! إنّ الإسلام قَیَّد الفتکَ؛ ولکن دَعْهُ فسَتُکفی بغیرک.**"
قال أبوالصباح: فلمّا رجعتُ من المدینة إلی الکوفة، لم ألبَثْ بها إلّا ثمانیة عشر یومًا فخرجتُ إلی المسجد فصلّیتُ الفجر ثمّ عقّبتُ، فإذا رجلٌ یحرّکُنی برِجله؛ فقال:" یا أباالصّباح، البُشری!" فقلت: بشَّرک اللهُ بخیرٍ؛ فما ذاک؟ فقال:" إنّ الجَعدَبن عبدالله مات البارحةَ فی داره الّتی فی الجَبّانة، فأیقَظوه للصّلاة فإذا هو مِثلُ الزِقّ[1] المنفوخِ میتًا. فذهبوا یحملونه، فإذا لحمُه یسقُطُ عن عَظْمه، فجمعوه فی نَطعٍ[2]، فإذا تحتَه أسودُ، فدَفَنوه."»

محمّدبن یحیی عن محمّدبن الحسن عن ابن محبوب مثله.

دلیل پنجم: کلام أمیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه

در نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۱۹۳ از طبع مصر با تعلیقه عبده، در حکمت ۲۵۹ گوید:

«و قال علیه‌السّلام:" **الوفاءُ لأهل الغَدر غدرٌ عندَ الله، و الغَدر بأهل الغَدر وفاءٌ عند الله.**"»[3]

و این کلمه حکمت را زمخشری در ربیع الأبرار،

---

[1] أی القِربة. (محقّق)

[2] المعجم الوسیط :« بساطٌ من جلد. »

[3] نهج‌البلاغه(عبده)، ج ۴، ص ۱۹۳.

جلد ۴، صفحه ۲۷۱، از آن حضرت نقل کرده است.

دلیل ششم: نهی پیامبر اکرم از فتک

در ربیع الأبرار، جلد ۴، صفحه ۲۶۸، گوید:

«فَتْكَتا الإسلامِ: فَتكةُ عبدِالملكبن مروان بعَمروبن سعيد الأشدَق، و فَتكةُ المنصور بأبى مسلم.»

و در ربیع الأبرار، جلد ۴، صفحه ۲۸۴، گوید:

«النبىّ صلّى و اله عليه (و آله):" **لا فَتكَ فى الإسلام.**"[1] و عنه:" **قَيّدَ الإسلامُ الفَتك**".»[2]

دلیل هفتم: فرمایش أمیرالمؤمنین علیه السلام به قاتل زبیر

---

[1] دکتر سلیم نعیمی در تعلیقه گوید:« لم نعثُر على هذا الحديث فى كتب الصّحاح.»

[2] أخرج أبوداود (باب جهاد، ص ۱۵۷) و أحمدبن حنبل(ج ۱، ص ۱۶۶ و ۱۶۷؛ ج ۴، ص ۹۲): «**إنّ الإيمان قَيَّد الفتكَ؛ لا يفتِك مؤمنٌ**»؛ و فى لسان العرب: «"**قيّد الإيمانُ الفتكَ؛ لا يفتِك مؤمنٌ**"؛ قال أبوعبيد:" الفتك: أن يأتىَ الرجلُ صاحبَه و هو غارّ غافلٌ حتّى يشُدَّ عليه فيقتُلَه." ... و الغيلة: أن يخدَعَ الرّجلَ حتّى يخرُجَ به إلى موضعٍ يخفَى فيه أمرُه، ثمّ يقتَله.» (انظُر لسان العرب، فتک).

و در ربیع‌الأبرار، ج ۴، ص ۲۸۵ گوید: «و أوّلُ فَتكٍ فى الإسلام ما فعله أبولؤلؤة، غلام المغيرةبن شعبة، قاتِل عُمر، ثمّ فتكةُ عمروبن جرموز بالزّبيربن العوام، ثمّ فتكة عبدالرحمنبن ملجم* بعلىٍّ عليه السّلام؛ و فتكةُ البراص فى الجاهليّة مَثَلٌ.»

* دکتر سلیم نعیمی در تعلیقه گوید: «هو عبدالرحمنبن ملجم المرادى التَدوُلى الحميرى، من أشدّ الفرسان، أدرك الجاهليّة و هاجر فى خلافة عمر، و قرأ على معاذبن جبل، فكان من القرّاء و أهل الفقه و العبادة. ثمّ شهد فتح مصر و سكنها، فكان فيها فارسبن بنى تَدوُل. و كان من شيعة علىّبن‌أبى‌طالب و شهد معه صفّين، ثمّ خرج عليه فاتّفق مع البَرَك و عمروبن بكر على قتل علىّ و معاويّه و عمروبن العاص فى ليلةٍ واحدةٍ (۱۷ رمضان)؛ و تعهّد البَرَك بقتل معاويه، و تعهّد عمروبن بكر بقتل عَمروبن عاص، و تعهّد ابنُ ملجم بقتل علىّ. فقصد الكوفةَ، و استعان برجلٍ يدعى شبيبًا الأشجعىّ. فلمّا كانت ليلةُ ۱۷ رمضان، كَمَنّا خلفَ الباب الّذى يخرُج منه علىٌّ لصلاة الفجر. فلمّا خرج ضربَه شبيبٌ فأخطأه، فضربه ابن ملجم فأصاب مُقدَّمَ رأسه. فنهض مَن[فى] المسجد، فحمَل عليهم بسيفه فأفرجوا له، فتلقّاه المغيرةبن نوفل بقطيفةٍ رمى بها عليه، و حمله و ضرب به الأرض و قعد على صدره، و فرّ شبيبٌ. وتُوُفّى علىٌّ من أثر الجرح، فقتله الحسن قصاصًا سنة ۴۰ ه.»

ما در جلد ۹ از امام شناسی مطبوع، صفحه ۶۵ از مسعودی آورده‌ایم که:

«چون زبیر از جنگ کناره گرفت و حرکت کرد تا به وادی السّباع رسید، چند نفر از بنوتمیم از جمله آنها عمروبن جرموز خود را به وی رسانیدند، در حالی‌که زبیر پیاده شده بود و آماده نماز بود، عمروبن جرموز به او گفت: آیا تو امام من می‌شوی یا من امام تو باشم؟
و زبیر امام برای او شد. عمروبن جرموز در حال نماز زبیر را کشت در سنّ هفتاد و پنج سالگی. عمروبن جرموز شمشیر و انگشتری و سر زبیر را نزد أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام آورد؛ و بعضی گفته‌اند: سر را نیاورده است.
حضرت فرمود:" **سیفٌ طالَما جَلا الکَربَ عن [وجهِ] رسولِ الله صلّی علیه وآله و سلّم، و لکنَّهُ الحَیْنُ[1] و مَصارِعُ السُّوء، و قاتلُ ابن صَفیّةَ فی النّار**". (مروج‌الذهب، جلد ۲، صفحه ۳۷۳)[2]

برای آنکه زبیر را غیلَةً و غَفلةً کشت و در اسلام فَتك نیامده است؛ و کشتن به طور غفلت، که امروز آن را ترور گویند، جایز نیست و علاوه در کشتن زبیر خودسری نموده و بدون دستور امام او را کشته است. زبیر اینك دست از جنگ برداشته و به راه دیگر می‌رفت، به چه مجوّز شرعی بدون اجازه امام او را کشت؟»

عملکرد محمد نفس زکیه در مقابل منصور دوانیقی

در تاریخ طبری، جلد ۷، صفحه ۵۲۵ از طبع دارالمعارف مصر و تحقیق محمّد ابوالفضل ابراهیم، آمده است که:

«محمّد نفس زکیّه اجازه فتك منصور دوانیقی را نداد.»

با اسناد خود از أبوهبّار مُزَنیّ آورده است که:

«لمّا حجّ أبوجعفر سنةَ أربعین و مائة، حجّ فی تلك السّنة محمّد و إبراهیم إبنا عبدالله و هما متغیّبان. فاجتمعوا بمکّةَ، فأرادوا اغتیالَ أبی‌جعفر. فقال لهم الأشترُ عبدُالله‌بن محمّدبن عبدالله:" أنا أکفیکُموه!" فقال محمّد:" لا والله لا أقتُلُه أبدًا غیلَةً حتّی أدعوه."»

قال: «فنقَض أمرَهم ذلك و ما کانوا أجمعوا علیه.»[3]

پاسخ به شبه امر پیامبر به کشتن شخصی که در حال نماز بود

اقول: امر رسول خدا به حسب قواعد شرعیّه

---

[1] لسان العرب:« الحَیْنُ: الهلاک.»

[2] مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۴.

[3] التاریخ الکبیر، الطبری، ج ۶، ص ۱۶۱.

ابوبکر و عمر را، به کشتن شخصی که در خارج بود و آنها وی را در حال نماز یافتند نکشتند و چون به أمیرالمؤمنین امر کردند که وی را بکُشد و حضرت رفتند و برای کشتنْ او رفته بود، امر حقیقی به فتک نبوده است؛ بلکه نظایر اوامر امتحانیّه- که حقیقت مأمورٌبه در خارج واقع نمی‌شود- بوده است و مصلحت امر، امتحان ابوبکر و عمر و ارائه به امّت اسلام بوده است که آنان در مقابل نص، اجتهاد می‌نموده‌اند.

امر رسول خدا به أمیرالمؤمنین علیهماالسّلام که مابور را- که مُقوقِس همراه ماریّه قبطیّه فرستاده بود- به واسطه تهمت عائشه وی را به زنای با ماریّه و تولد حضرت ابراهیم از او شده بود بکشند، امر واقعی نبوده است بلکه صوری بوده برای انکشاف امر مابور که خصیّ بوده و ماریّه دامنش پاک و ابراهیم فرزند رسول خدا بوده است؛ وگرنه به غیر این طریق از انکشاف امر مابور که خصیّ بوده است ممکن نبود، و اگر این انکشاف و امتحان به عمل نمی‌آمد، تا ابد دامان ماریّه و مابور به این تهمت آلوده بود و با وجود

عصمت آنان راهی برای رفع تهمت به غیر این صورت نبود. فلهذا أمیرالمؤمنین در کشتن مابور از رسول خدا اختیار **«الشّاهد یری ما لایَری الغائبُ»** گرفتند و رسول خدا بعد از قضیه فرمود: **«الحمدُ للّه الّذی یصرِفُ عنّا أهلَ البیت الامتحانَ.»**

و این قضیه را حضرت أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام در احتجاجشان با ابوبکر جزء ۲۳ خصلت [خویش]، شاهدی برای فضیلت خود می‌شمرند. داستان ماریّه و مابور را در مناقب، ابن شهر آشوب، طبع حروفی، جلد ۲، صفحه ۲۲۵، آورده است.

امر رسول خدا به کشتن مابور، فتک نبوده است. و اشکال آن، امر به کشتن شخص بریء و بی‌گناه بوده است، که بدین طریق علم غیب آن حضرت به برائت وی معلوم و با مصلحت انکشاف داستان برای همه عالم بوده است[1]

---

[1] قابل ذکر است که إن‌شاءالله به زودی رساله‌ای مستقل تحت عنوان« ارتداد در اسلام» توسط معلِّق محترم، حضرت آیة الله حاج سیّد محمدمحسن حسینی طهرانی به رشته تحریر درخواهد آمد که به طور کافی به حدود و ثغور ارتداد و عدم جواز ترور و فتک خواهند پرداخت.(محقّق)